

بررسی کتاب :

توسعه اقتصادی در آسیای شرقی

Aiko Ikeo
Economic Development in Twentieth Century East Asia;
The International Context.
Routledge Studies in the Growth Economies of Asia,
London, 1997, Pages 213.

کتاب توسعه اقتصادی در آسیای شرقی، حاوی مقالاتی است که از سخنرانیهای دومین سمینار بین‌المللی، سخنرانیهای دومین سمینار بین‌المللی، مربوط به آسیای شرقی برگزیده شده‌است. موضوع اصلی سمینار، توسعه اقتصادی و محیط بین‌المللی در آسیای شرقی قرن بیستم است که همه شرکت‌کنندگان باتوجه به تخصص و موضوع سخنرانی، مطالبی درباره تغییرات اجتماعی و اقتصادی در آسیای شرقی بیان نمودند. آنچه در این سمینار مکرر مطرح شد و محتوای مقالات را به خود اختصاص داد، این بود که محققان شرکت‌کننده عقیده داشتند باتوجه به وضعیت آسیای شرقی باید تلاشهای بیشتری را برای جبران کمبودهای علمی به عمل آورد و با نگاه به تاریخ مدرن آسیای شرقی بتوانند ارتباط صمیمانه‌تری را با قرن بیست و یکم برقرار کنند.

مقالات کتاب توسط ایگو استاد دانشگاه کوکوکاکومین ژاپن

گردآوری شده و او با در نظر داشتن موقعیت منطقه، کتاب را در چهار بخش به این شرح گردآوری کرد.

بخش اول؛ تغییر و تحولات تاریخی را شامل می‌شود که از قرن نوزدهم تاکنون در شرق آسیا رخ داده‌است. در بخش دوم، نگرشهای غربی به هویت فرهنگی در شرق آسیا مورد بررسی قرار می‌گیرد. در بخش سوم، نظرات، چالشها و استراتژی‌های سالهای ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ در شرق آسیا مورد تحلیل قرار می‌گیرد و بالاخره بخش چهارم مقالاتی در ارتباط با سیاست اقتصادی چین را شامل می‌شود. کتاب همچنین دربرگیرنده مقالاتی در زمینه موفقیت چین، ژاپن و کره است که توسط صاحب‌نظران علوم اقتصادی این کشورها به رشته تحریر در آمده‌است.

باتوجه به موقعیت تاریخی منطقه به نظر مؤلف کتاب، متخصصان شرکت‌کننده، لزوماً نقطه نظرات مشترکی نسبت به تاریخ آسیای شرقی مدرن نداشتند. ولی آنچه مهم به نظر می‌رسید این بود که این مجموعه اولین

کوششی محسوب می‌شد که در جهت بررسی و تحلیل وضعیت آسیای شرقی قرن بیستم از دیدگاهی گسترده و با در نظر گرفتن ملاحظات هویت فرهنگی، توسعه اقتصادی و روابط بین‌الملل صورت می‌گرفت و هدف آن هم این بود که نشان دهد شهروندان شرق آسیا به‌خوبی واقفند که به منظور ایجاد روابط دوستانه‌تری در قرن بیست و یکم، باید به صورتی جدی به تاریخ آسیای شرقی مدرن بنگرند.

در کتاب بر این نکته تأکید شده است که تمامی عوامل فرهنگی در آسیای شرقی در ارتباط با یکدیگر تعادل منظمی را بوجود آورده‌اند. آنها برای فرهنگهای سنتی خود ارزش خاصی قائلند و آنچنان پذیرای ارزش‌های غربی نیستند. شکی نیست که از بین رفتن نفوذ سیاسی قدرتهای غربی در شرق آسیا از اواسط قرن بیستم ریشه در چنین برداشتهای فرهنگی دارد. براساس نوشته‌های محققان شرکت‌کننده، فقط تعداد کمی از افراد آسیای شرقی مجذوب تمدن و فرهنگ غرب شدند.

با این توجیه که این امر ایجاد یک دولت و ملت قدرتمند را به دنبال خواهد داشت این تمایلات در جنبشهای تجدد اصلاحات در سال ۱۸۹۸، انقلاب ۱۹۱۱ و جنبش نو فرهنگی در چین، کودتای ۱۸۸۴ و جنبش فرهنگی میهن پرستی در کره و اصلاحات و غرب گرایی می جی در ژاپن به خوبی دیده می شود. با این همه، پذیرش تمدن و فرهنگ غرب که در این کشورها به تدریج و آرام آرام و به زعم مقاومت، گسترش یافته و تا امروز نیز ادامه دارد. در حقیقت، در این کتاب، نویسندگان معتقدند که کشورهای شرق آسیا استقلال و پیشرفت ملی و نظامی خود را مدیون پذیرش تمدن و فرهنگ غربی می دانند. به نظر نویسندگان از نظر تاریخی و منطقی غیر قابل اجتناب بود که کشورهای در حال توسعه شرق آسیا باید تمدن و فرهنگ پیشرفته غربی را پذیرا باشند.

همچنین ذکر این نکته ضروری است که این حقایق تاریخی، اعمال تهاجمی غرب را در شرق آسیا توجیه

نمی کرد. در قرن نوزدهم و نیمه اول قرن بیستم هریک از کشورهای غربی در دوران مدرن تحت نظام ملی دوگانه عمل می کردند. از نظر داخلی، این کشورها در حالی که شرق آسیا را مورد تاخت و تاز فرهنگی خود قرار می دادند، نظام سیاسی خود را بر پایه دموکراسی نوین و آزادی خواهی، تکنولوژی علمی مدرن و تمدن پیشرفته بنا نهاده بودند. کشورهای شرق آسیا به استثنای ژاپن، تمدن و فرهنگ غرب را به ناچار پذیرا شدند، ولی در عین حال در مقابل تهاجم غرب ایستادگی کردند. به عبارت دیگر شرق آسیا نیز معیاری دوگانه برای مقابله با سیاست غرب در پیش گرفت. امروزه در شرق آسیا، با توجه به رشد سریع اقتصادی و تغییرات اجتماعی فرهنگی که در نیمه دوم قرن بیستم پیش آمده، از اختلاف در زمینه های مختلف نیز کاسته شده است، لیکن مسئله نابرابری همچنان باقی است. به علاوه این موضوع اثرات مختلف جنگ سرد را نیز به نمایش می گذارد.

در یکی از مقالات، «شین کی چی

اتو» معتقد است در تاریخ نوع بشر، سایه روشن‌هایی به چشم می‌خورد. از یک نقطه نظر، تاریخ مدرن ژاپنی، سایه‌دار و تاریک می‌باشد. بخصوص برای مردم کره، چین و چینی‌هایی که در آسیای جنوب شرقی زندگی می‌کنند، این بخش خیلی تاریک است. برعکس، از دید شهروندان اندونزیایی، مالزیایی و هندی، جنگ پاسیفیک استقلال آنها را سرعت بخشید. در اندونزی، هزاران سرباز ژاپنی با اندونزیایی‌های استقلال‌طلب جنگیدند و بعد از جنگ با جبران خسارتها، ژاپنی‌ها سیاست پوزش خواستن را در ارتباط با کشورهای متصرفی در پیش گرفتند.

ماه‌تیر محمد، نخست‌وزیر مالزی در دیدار خود با موری‌یاما نخست‌وزیر ژاپن، به این نکته اشاره می‌کند که «لزومی ندارد تا ژاپن همیشه در حالت پوزش خواستن از دیگران باشد.» از نقطه نظر سنت و بدعت‌گذاری هر دو ادراک درست است، چه این موضوع از یک دید روشن و از نظر دیگر سایه‌دار است. همچنین بحثهای کتاب

اغلب صریح و بی‌پرده ارائه شده‌است و می‌توان گفت: که در واقعیت تاریخ نیز سایه روشن‌های فراوانی وجود دارد. لنین چنین نظرات چندبعدی تاریخ را «عینی‌نگری طبقاتی»^(۱) نامیده است. به عقیده نویسنده مقاله، از آن جایی که لنین یک فرد انقلابی و یک محقق دانشگاهی بوده، می‌توان نظر او را یک پیام سیاسی تعبیر نمود. در بخش دیگری از کتاب، بر این موضوع تأکید می‌شود که مطالعات مربوط به چین و ژاپن باید به صورت طبیعی مورد تجزیه و تحلیل علمی قرار گیرد. از آن جایی که سالهای ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ را می‌توان نقطه عطفی برای توسعه جهانی تلقی نمود، در حقیقت، مطالعه اندیشه اقتصادی یک کشور خاص نیز زمینه مهمی برای توسعه علمی فراهم می‌نماید. به نظر نویسنده، دانشمندان چینی سعی داشتند که بطور نظام‌مند دکتترین اقتصادی کشور خود را مورد مطالعه قرار دهند و دانشمندان ژاپنی نیز تاریخ اندیشه‌های اقتصادی

1- Bourgeois Objectivism

چین را مورد تحلیل و بررسی قرار می‌دادند. تقریباً از اوایل سالهای ۱۹۲۰، دانشمندان ژاپنی پژوهشهای تخصصی، در ارتباط با اندیشه اقتصادی چین را آغاز کردند که از آن جمله می‌توان از تازاکی، تاجی، کوچی و هزرومی نام برد. به نظر نویسنده مردم چین از زمانهای دور، اندیشه‌های اقتصادی را مورد بررسی قرار می‌دادند. اما نگرش آنها به مسئله نظام‌مند نبود. در سال ۱۹۰۲، لیونگ، کتابی تحت‌عنوان، «تاریخ تحولات شنگ‌جی‌زو» به رشته تحریر درآورد که در آن تاریخ اندیشه اقتصادی غرب را معرفی نمود. در همان سال، وی در رساله خود تحت‌عنوان «تمایل بر تغییر تفکر آکادمیک چین»، به این نکته اشاره کرد که «من در نظر دارم تا کتابی درباره تاریخ چین شینگ‌جی‌زو تدوین و در آن هرچه را که پدران ما گفته‌اند جمع‌آوری کنم و نیز آنها را «با دکتترین غرب» مقایسه نمایم. نویسنده در این قسمت، موارد خاصی را که دانشمندان چینی با آنها برخورد داشته‌اند، مورد تحلیل قرار داده‌است. وی بطور نمونه به

اثر نیاکونگ کان، تحت‌عنوان «تاریخ اندیشه اقتصادی چین» جلد اول (۱۹۳۶) اشاره داشت و همچنین در این زمینه می‌توان به تحلیل موارد خاصی که توسط دانشمندان ژاپنی ارائه شده‌است نیز دسترسی داشت که از آن جمله اثر تاجیما تحت‌عنوان «تاریخ اقتصاد غرب: اندیشه چین باستان» (۱۹۳۵) و نیز اثر کوچیما تحت‌عنوان «اندیشه چین: تفکر اقتصاد اجتماعی» (۱۹۳۶) قابل ذکر است. نویسنده در بخش دیگری از کتاب، فرهنگ تجاری چین را از سالهای ۱۹۲۰ تا ۱۹۵۰ مورد تجزیه و تحلیل قرار داده‌است. او معتقد است که فرهنگ تجاری چین دارای چهار بعد مختلف: کالا، مدیریت، بازاریابی و نظریات تجاری است. تحول و گسترشی که در فرهنگ تجاری چین از سالهای ۱۹۲۰ تا سالهای ۱۹۵۰ رخ داد، تغییرات زیادی در اقتصاد، سیاست و جامعه چین بوجود آورد. در مرحله نخست، توسعه فرهنگ تجاری، توسعه بازار و به دنبال آن توسعه تولید را به همراه آورد. فرایند تجاری‌سازی، همسو با فرایند صنعتی

شدن که موجب پایه‌گذاری توسعه اقتصادی اجتماعی چین می‌شد، نسل به نسل ادامه یافت و در مجموع از دیدگاه فرهنگی، زندگی مردم چین را دگرگون ساخت. در مرحله بعد، تغییر در فرهنگ تجاری نظام قدیم، مدیریت بازرگانی چین را در هم کوبید و الگوهای جدیدی از مدیریت را که منطبق با تقاضای زمان بود بوجود آورد. این الگوهای جدید معرف پیشرفت مثبت بود. در مرحله سوم، تجدیدنظر در فرهنگ تجاری همزمان با گسترش فرهنگ سنتی و باارزش چین، تمدن غرب را نیز در این کشور توسعه داد. این مسئله به مردم چین کمک کرد تا مفاهیم و نظریات مختلف را بپذیرند و آگاهیهای آنها افزوده گردد. این آگاهی رفتار اجتماعی جدید را نمایان نموده و روند حرکتی تمدن چین را سرعت بخشید.

در تاریخ چین مدرن، جنبش «چهارم می» بدون شک نقطه عطف مهمی تلقی می‌شود و زمانی که از تأثیر اصلاح آموزشی در نظام ارزشی جامعه، ایجاد فرهنگ جدید و عمل به‌عنوان یک عامل

انگیزشی برای پیشرفت و توسعه اجتماعی صحبت می‌شود، بدون شک این جنبش یکی از بهترین نمادهای تغییر تلقی خواهد شد. در طی این دوره، شعار «نجات کشور از طریق آموزش» و «نجات کشور از طریق صنعتی شدن» از سوی مردم به‌عنوان بهترین روش موجود برای اصلاح اجتماعی مورد تأکید قرار گرفت. مردم امیدوار بودند که رشد سریع اقتصادی، در ایجاد مبانی محکم برای استقلال چین کمک خواهد نمود و چین را از فقر و عقب‌افتادگی نجات خواهد داد. هرچند که در عین حال این انتظار را نداشتند که این رشد سریع صنعت در چین همان مسائل و مشکلات اجتماعی دنیای غرب را به همراه داشته باشد.

نقطه آغازین و هدف نهایی در جنبش جدید فرهنگی و آموزشی «چهارم می» اصلاح سیاسی در چین بود. هرچند که وضعیت نابسامان سیاسی کشور همراه با مشکلات مالی، مانع اصلاح فرهنگی، آموزشی و ایدئولوژیکی شده بود، مردم اعتقاد داشتند که تنها

آموزشی خوب است که حکومت خوب و سیاست خوب را ایجاد می‌کند. در عین حال آنها برا این امر مهم آگاه بودند که آموزش خوب تنها با وجود یک حکومت خوب و سیاست خوب امکان‌پذیر است.

دانشجویان به مرور ایام دریافتند که صرف حمایت از دموکراسی، عدالت و برابری، و یا تبلیغ برای نجات کشور از طریق آموزش و صنعت، نمی‌توانند تمامی مشکلات قدیمی کشور، از جمله: استقلال ملی، آزادی سیاسی و رفاه مردم را حل کنند.

راسل در سال ۱۹۷۱ سه مرحله زیر را برای پایان دادن به مسائل داخلی، تهاجم خارجی، اتحاد کشور و در نهایت رسیدن به استقلال پیشنهاد می‌کند:

- ایجاد یک حکومت سامان

یافته

- توسعه صنعت تحت‌نظر

دولت اجرایی چین

- بسط و توسعه آموزش

ترتیب اجرای این مراحل به ترتیب فوریت و اولویت است. به نظر راسل، پیشنهاد حل مشکلات دولتی در چین

می‌بایستی از اصلاح اجتماعی و سیاسی آغاز گردد. این اصلاحات تأثیر قابل توجه‌ای بر دانشجویان و انگیزه آنان جهت شرکت در انقلاب چین در مقابل امپریالیسم غرب داشته‌است.

پس از جنبش «چهارم می»، شی‌هو و مینگ - لین جیانگ و دیگر طرفداران نظام آموزش مدرن، از دانشجویان خواستند که جنبش خود را محدود نموده و آنها را به فراگیری بیشتر علوم برای خدمت به جامعه و نجات کشور و مردم تشویق نمایند. بنابراین، تمرکز فکری دانشجویان و فرهیختگان چین از اصلاحات فرهنگی ایدئولوژیک، به جنبشهای سیاسی عملی معطوف گردید.

در آموزش جنبش «چهارم می» و

انقلاب سالهای ۱۹۲۰ چین، بیشتر مردم

آگاه بودند که چین نه‌تنها به دموکراسی

سیاسی، بلکه به دموکراسی اقتصادی

نیز نیاز دارد. ایدئولوژی آزادی بیش از

یک عقیده، یک سلاح شد. مفهوم برابری

هدف انقلاب چین گردید. اما این اندیشه

همیشه مدنظر بود که دموکراسی نوعی

اصلاح اجتماعی است که در کوتاه مدت به دست نمی آید و چنانچه شرایط اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، حقوقی و سنجش های عملی دیگر وجود نداشته باشد، دموکراسی حاصل نخواهد شد.

حدود سی سال پیش بار بار وارد، یک منتقد سیاسی معروف، وضعیت دو کشور روسیه و چین را مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. او پیش بینی کرد که با وجود مسائل و مشکلات قومی زیاد، اتحاد جماهیر شوروی فرو خواهد پاشید. در حالیکه چین با وجود تاریخ طولانی تجمع فرهنگهای متعدد و تنوع قومی، همراه با وسعت جغرافیایی و جمعیت زیاد، برای مدت طولانی پایدار خواهد ماند. اتحاد کشور و ارتباط نزدیک گروههای قومی مختلف، پایه های اساسی تاریخ چین را تشکیل می دهد و اقتصاد بازار در حال حاضر رو به گسترش است. از این رو منطقی است معتقد باشیم که چین همانند اتحاد جماهیر شوروی و اروپای شرقی از هم پاشیده نخواهد شد، اگرچه مشکلات

قومی زیادی همچنان در چین وجود دارد. توسعه اقتصاد بازار در چین به اتحاد چین کمک کرده و جامعه را به طرف پایداری بیشتر سوق می دهد و تصور بر این است که این امر، همبستگی و مشارکت بیشتر گروههای قومی را نیز به دنبال خواهد داشت.

دکتر محمد تقی ضیائی بیگدلی:

عضو هیأت علمی دانشکده امور اقتصادی

و رئیس پژوهشکده امور اقتصادی